

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته به بررسی امکان یا امتناع تعلّق صفات حقیقی، صفات اعتباری و بعث به «فرد مردّد» پرداختیم و نشان دادیم که این بحث، هم در اصول و هم در فقه، جایگاهی محوری دارد. در اصول، تحلیل ثبوتی واجب تخییری در مسلک محقق نائینی، تقریر علم اجمالی به «أحد الأطراف» و نیز استصحاب فرد مردّد (در ذیل کلی قسم ثانی) بر نوعی تصویر از فرد مردّد تکیه دارند. در فقه نیز نمونه‌هایی چون بیع «أحد المالین»، هبه و وصیت به نحو مردّد، و طلاق و نکاح مردّد نشان می‌دهد که صحّت یا بطلان این معاملات و ایقاعات وابسته به پذیرش یا ردّ امکان اعتبار فرد مردّد است. سپس به جریان قائل به امکان فرد مردّد در اعتباریات پرداخته شد؛ در رأس آن‌ها شیخ انصاری، آخوند خراسانی و محقق نائینی قرار دارند. آخوند، تعلّق برخی صفات حقیقیه (مثل علم) و برخی اعتباریات (وجوب، حرمت) به فرد مردّد را پذیرفته ولی بعث حقیقی را استثنا می‌کند؛ زیرا ایجاد داعی نسبت به امر مبهم را معقول نمی‌داند. محقق نائینی با تفصیل میان اراده آمر و اراده فاعل، می‌گوید اراده آمر می‌تواند به «فرد مردّد مصداقی» تعلّق گیرد، هرچند اراده فاعلی چنین نیست. شیخ انصاری نیز با تفکیک میان عالم تکوین و عالم اعتبار، انکار می‌کند که ملکیت، صفت وجودی محتاج به موضوع خارجی متعیّن باشد، و با مثال‌هایی مانند «کلی فی الذمه» نشان می‌دهد که در اعتبارات، می‌توان ملکیت را برای فرد مردّد اعتبار کرد. در مقابل، محقق اصفهانی اصل امکان فرد مردّد را - حتی در اعتباریات - مردود می‌داند و برای این مدعا دو برهان عقلی اقامه می‌کند: نخست این‌که هر موجود، ماهیّت و هویت وجودی متعیّن دارد و «المردّد بما هو مردّد لا ثبوت له لا خارجاً و لا ذهناً»؛ دوم این‌که اتحاد صفت متعیّن (مانند علم یا وجوب) با متعلّق مبهم، مستلزم آن است که یا مردّد متعیّن شود یا معیّن مردّد گردد، و هر دو خلف است. بر این اساس، نه علم و نه اراده و نه احکام اعتباری، هیچ‌یک به «فرد مردّد بما هو مردّد» تعلّق نمی‌گیرند، بلکه همواره به امر متعیّن (ولو کلی یا عنوان انتزاعی حاکی از واقع) تعلّق دارند.

نقد محقق اصفهانی بر استثناء «بعث» در کلام محقق خراسانی

در ادامه تحلیل مبنای محقق اصفهانی (أعلى الله مقامه)، نکته‌ای مهم در نسبت با کلام آخوند خراسانی در کفایة الأصول قابل توجه است. آخوند خراسانی در تعلیقه خود، اصل امکان تعلّق برخی صفات حقیقیه - مانند علم - و نیز برخی اعتباریات - مانند ملکیت، زوجیت، طلاق، و حتی وجوب و حرمت به عنوان احکام خمس - به «فرد مردّد» را می‌پذیرد. به عنوان مثال، جعل ملکیت برای «أحد هذین الشخصین» یا «أحد هذین المالین» را - به نحوی که در کلمات ایشان تقریر شده - خالی از محذور می‌داند. با این حال، در میان اعتباریات، «بعث» را استثناء می‌کند. مراد از «بعث» در کلام ایشان، همان وجوب منتزع از هیئت امر است؛ یعنی «تحریک اعتباری» که شارع با خطاب «إفعل» در حق مکلف جعل می‌کند، در مقابل تحریک تکوینی (مثل آن‌که مولا دست عبد را بگیرد و او را به سوی انجام فعلی بکشد).

مبنای آخوند در این استثناء آن است که: غایت بعث، جعل داعی در نفس مکلف است؛ «داعی» نسبت به امر مبهم و مردّد، معقول نیست؛ لذا «بعث حقیقی» نسبت به فرد مردّد، تصویر نمی‌شود، هرچند در سایر اعتباریات بتوان نحوی از تعلّق را فرض کرد. عبارت ایشان ناظر به همین نکته است که:

لا يكاد يصحّ البعث حقيقة إليه و التحريك نحوه، كما لا يكاد يتحقق الداعي لإرادته و العزم عليه ما لم يكن نائلاً إلى إرادة الجامع و التحرك نحوه.[1]

یعنی نه بعث حقیقی به فرد مردّد صحیح است، و نه داعی برای اراده و عزم نسبت به آن تحقق می‌یابد، مادامی که متعلّق به نحو جامع معین لحاظ نشود. بنابر این تحلیل، ریشه اشکال در باب بعث به فرد مردّد، از نظر آخوند، در عدم امکان جعل داعی معین است؛ و همین جهت، بعث را از سایر اعتبارات (مانند ملکیت و زوجیت) متمایز می‌سازد.

مناقشه محقق اصفهانی: عدم اختصاص مشکل به «غایت بعث»

محقق اصفهانی، همین نقطه را محلّ مناقشه قرار می‌دهد. ایشان تصریح می‌کند که مشکل در باب بعث، صرفاً این نیست که «داعی نسبت به فرد مردّد قابل تحقق نیست»، بلکه اساساً:

عدم تعلّق البعث بالمردّد ليس لخصوصية في البعث بلحاظ أنه لجعل الداعي، و لا ينقدح الداعي إلى المردّد، بل لأنّ البعث لا يتعلّق بالمردّد؛ حيث إن تشخّص هذا الأمر الانتزاعي أيضاً بمتعلّقه، و إلاّ فالبعث – بما هو – لا يوجد، فلا يتعلّق إلاّ بالمعيّن و المشخّص، و لو كان بمفهوم المردّد، فإنّ المردّد بالحمل الأوّلي معيّن بالحمل الشائع، و الكلام في المردّد بالحمل الشائع.[2] (نهاية الدراية، ج ۲، ص ۲۷۳).

تقریب کلام ایشان چنین است: عدم تعلّق بعث به فرد مردّد، اختصاص به جهت «جعل داعی» ندارد؛ یعنی این‌گونه نیست که تنها چون داعی نسبت به امر مبهم قابل انقذاح نیست، از این‌رو بعث نیز نتواند متعلّق به فرد مردّد باشد. بلکه اساساً بعث بما هو أمر انتزاعي، تشخّصش به متعلّش است. اگر متعلّق مبهم و مردّد باشد، خود بعث هم متعیّن نخواهد شد؛ و در این صورت، «بعث بما هو» تحقق نمی‌یابد: «و إلاّ فالبعث – بما هو – لا يوجد». از این‌رو، بعث، به‌خودی‌خود، لازم دارد که متعلّق معین و مشخّص داشته باشد؛ خواه این متعلّق، فرد خارجی خاص باشد، و خواه مفهوم کلی معینی که در خارج قابل انطباق است. اما «مردّد بالحمل الشائع» - یعنی آنچه در واقع و نفس‌الأمر مردّد است - صلاحیت متعلّق شدن ندارد.

تعبیر ایشان که: «فلا يتعلّق إلاّ بالمعيّن و المشخّص، و لو كان بمفهوم المردّد فإنّ المردّد بالحمل الأوّلي معيّن بالحمل الشائع، و الكلام في المردّد بالحمل الشائع»، نشان می‌دهد که اگر «مفهوم المردّد» را صرفاً به لحاظ مفهومی و به اصطلاح «بالحمل الأوّلي» در نظر بگیریم، خود این مفهوم، به‌لحاظ خارجی، «معیّن بالحمل الشائع» است؛ پس بحث در آن نیست. محلّ کلام در «مردّد بالحمل الشائع» است؛ یعنی جایی که نفس‌الأمر را واقعاً مبهم و مردّد فرض کنند، و محقق اصفهانی این را به‌طور کلی ممتنع می‌داند. بر این مبنا، از نظر ایشان، اشکال در بعث، ریشه‌ای‌تر از آن چیزی است که آخوند مطرح کرده بود. نه‌تنها غایت بعث (جعل داعی) در امر مبهم محقق نمی‌شود، بلکه خود بعث نیز - به‌اعتبار این‌که تشخّصش به متعلّق است - در فرض مردّد بودن متعلّق، تحقق نمی‌یابد.

تعمیم تحلیل به اراده تکوینی و تشریعی و ربط آن با شوق

محقق اصفهانی این تحلیل را به اراده‌های تکوینی و تشریعی نیز تعمیم می‌دهد و می‌فرماید:

و هكذا الإرادة التكوينية و التشريعية لا تشخّص لهما إلاّ بتشخّص متعلّهما؛ إذ الشوق المطلق لا يوجد، فافهم و اغتنم.[3]

یعنی: همان‌گونه که بعث، تشخّص خود را از متعلّق می‌گیرد، اراده تکوینی و تشریعی نیز بدون متعلّق متعیّن، تشخّص و تحقق واقعی ندارند. ریشه این امر در آن است که اراده - چه تکوینی و چه تشریعی - بر شوق مبتنی است، و «شوق مطلق» (یعنی شوقی که متعلّش نامعین و مبهم باشد) اساساً وجود ندارد. اگر شوقی فرض شود، بالضروره باید به فعل یا امر معینی تعلّق گیرد. «شوق إلى مُبهم» در حقیقت، شوق نیست، بلکه فقدان شوق است. به‌تبع این تحلیل، در فرضی که متعلّق اراده یا بعث

به نحو «فرد مردد» لحاظ شود، نه شوقی تحقق دارد، نه اراده‌ای، و نه بعثی. همه این اوصاف، «ذاتاً متقوم به متعلق متعین» اند، و فرض تعلق آن‌ها به امر مبهم، نوعی تناقض در ذات آن‌هاست.

خلاصه کلام محقق اصفهانی در نقد آخوند خراسانی این است که: تفکیک آخوند میان اعتبارات و استثناء بعث از آن‌ها، تفکیک تامی نیست. اگر در برخی اعتبارات (مثل ملکیت و زوجیت) قائل به امکان تعلق به «فرد مردد» شده‌ایم، این حکم، نیازمند بازنگری است؛ زیرا همان ملاکی که در باب بعث، مانع تعلق به فرد مردد شد (یعنی تشخص به متعلق)، در سایر صفات تعلقیه اعتباری نیز جاری است. در بعث، مشکل تنها این نیست که داعی نسبت به مبهم منقذ نمی‌شود. عدم تعلق بعث به فرد مردد، «لیس لخصوصیه فی البعث بلحاظ أنه لجعل الداعي... بل لأن البعث لا يتعلق بالمردد». به همین سیاق، اراده‌های تکوینی و تشریعی نیز بدون متعلق متعین معقول نیستند؛ چون «الشوق المطلق لا يوجد»، و اراده بدون شوق متعین، تحقق ندارد. بر این اساس، از منظر محقق اصفهانی، اگر متعلق به نحو «فرد مردد» فرض شود، نه بعثی در کار است، نه اراده‌ای، و نه شوقی؛ و قاعده کلی در تمام صفات تعلقیه - حقیقیه و اعتباریه - آن است که بدون متعلق معین، تحقق نمی‌یابند.

ارزیابی برهان «عرضی بودن حکم» و پاسخ‌های سه‌گانه از منظر محقق اصفهانی

تقریر برهان مبتنی بر عرضی بودن حکم

محقق اصفهانی (أعلى الله مقامه) در مقام ریشه‌یابی منشأ توهم امکان تعلق حکم به «فرد مردد»، به استدلالی اشاره می‌کند که برخی آن را وجه اصلی امتناع دانسته‌اند. صورت این استدلال چنین است:

در منطق و فلسفه، «جوهر» و «عرض» این‌گونه تعریف می‌شوند: «الجوهر إذا وُجِدَ لا في موضوع»؛ «والعرض إذا وُجِدَ لا في موضوع». در مورد عرض، قاعده این است که «العرض محتاج إلى موضوع»، و بدیهی است که موضوع، موضوع معین است؛ تصور عرض قائم به موضوع مبهم و مردد، معقول نیست. پس:

- صغری: حکم (وجوب و حرمت) از سنخ «عرض» است.
- کبری: هر عرضی، در تحقق خود، محتاج موضوع متعین است.
- نتیجه: حکم، چون عرض است، باید بر موضوع معین عارض شود و نمی‌تواند به «فرد مردد» تعلق گیرد؛ پس «تعلق حکم به فرد مردد» به‌خاطر عرضی بودن حکم ممتنع است.

این تقریر، به‌نحوی، در کلمات برخی از اعظام به‌عنوان وجه امتناع طرح شده و محل توجه بوده است. محقق اصفهانی تصریح می‌کند که از نظر ایشان، برای اثبات استحاله تعلق حکم به فرد مردد، همان دو وجهی که پیش‌تر اقامه کرد (استحاله ذاتی فرد مردد، و استحاله به‌واسطه لوازم) کفایت می‌کند؛ با این حال، در مقام نقد این برهان خاص، سه پاسخی را که در کلمات دیگران به آن داده شده، یادآور می‌شود تا هم منشأ توهم روشن گردد و هم جایگاه آن پاسخ‌ها. ایشان در این‌باره می‌گوید:

و مما ذكرنا تبين: أن منشأ الاستحالة ليس توهم أن العرض يحتاج إلى موضوع، و الموجود في الخارج معين لا مردد؛ حتى يقال بأن المحال تعلق العرض المتأصل بالمردد، دون الاعتباري كالملكية، كما عن شيخنا العلامة الأنصاري (قدس سره) في بيع أحد صيعان الصبرة مردداً، أو يقال بأن العلم من أجل الصفات الحقيقية، و هو في الإجمالي متعلق بالمردد، كما عن شيخنا العلامة (قدس سره) في هامش الكتاب، أو يقال كما عن بعض أجلة العصر بالفرق بين الإرادة التكوينية المؤثرة في وجود الفعل المساوق لتعيينه و الإرادة التشريعية التي لا تؤثر في وجود الفعل... [4]

پاسخ‌های سه‌گانه به برهان عرضیت حکم

محقق اصفهانی، پس از نفی این که «عرضی بودن حکم» منشأ حقیقی استحاله باشد، به سه پاسخی که در برابر این برهان در کلمات دیگر بزرگان آمده اشاره می‌کند؛ بی‌آن‌که آن‌ها را مبنای خود قرار دهد:

پاسخ شیخ انصاری: اختصاص قاعده به اعراض متأصله تکوینی

پاسخ نخست، از شیخ اعظم انصاری (قدس سره) است. ایشان اشکال می‌کنند که کبرای «العرض محتاجٌ إلى موضوع معین» ناظر به اعراض متأصله تکوینی است؛ یعنی اعراضی که در خارج، وجود عینی و استقلالی دارند و قائم به موضوع خارجی‌اند، مانند سواد، بیاض، حرارت و برودت. اما در اعراض اعتباریه مانند حکم شرعی، ملکیت، ضمان و نظایر آن، این قاعده به همان شکل جاری نیست؛ زیرا این‌گونه عناوین، صرفاً به جعل و اعتبار عرف و شارع قائم‌اند و لزومی ندارد حتماً موضوع خارجی متعین داشته باشند. بر این اساس، اگر هم بپذیریم که «تعلق العرض المتأصل بالمردد» محال است، لزومی ندارد همین حکم را درباره عرض اعتباری مانند ملکیت و وجوب سرایت دهیم. شیخ انصاری در مقام مثال، صحّت بیع «أحد صیاع الصبرة» (فروش یکی از صاع‌های خرمن، به نحو غیر معین) را پذیرفته، و از این راه نشان می‌دهد که در عالم اعتبار، اعتبار ملکیت نسبت به فرد مردد محذوری ندارد و قاعده «العرض محتاجٌ إلى موضوع معین» را نمی‌توان به همان اطلاق فلسفی، در امور اعتباری جاری کرد.

پاسخ نقضی آخوند: تمسک به علم اجمالی

پاسخ دوم، جنبه‌ی نقضی دارد و آخوند خراسانی به آن تمسک کرده است. تقریر آن چنین است: علم، از اشرف صفات حقیقیه نفسانیه و قطعاً از اعراض حقیقی است. در عین حال، در بحث علم اجمالی، متعارفاً می‌گوییم: «علم اجمالی داریم به این‌که أحد هذین الإناءین نجس». به‌ظاهر، این بیان ناظر به نوعی تعلق علم به «فرد مردد» است. اگر قاعده «العرض محتاجٌ إلى موضوع معین» را به‌گونه‌ای تفسیر کنیم که هر عرضی، از جمله علم، محتاج به موضوع معین باشد و تعلق آن به «فرد مردد» را ممتنع بدانیم، باید از امکان علم اجمالی نیز دست بکشیم؛ حال آن‌که وجداناً چنین نیست، و علم اجمالی را یک نحوه علم واقعی می‌دانیم. محقق اصفهانی همین وجه را چنین نقل می‌کند:

أو يقال بأن العلم من أجل الصفات الحقيقية، وهو في الإجمالي متعلق بالمردد، كما عن شيخنا العلامة (قدس سره) في هامش الكتاب. [5]

البته باید توجه داشت که خود محقق اصفهانی بعدها این تحلیل از «معلوم بالاجمال» را نمی‌پذیرد و می‌گوید متعلق علم، مفصل و معین است و ابهام در «متعلق المتعلق» است، نه در خود متعلق علم؛ لکن در این مقام، صرفاً به‌عنوان نقل پاسخ نقضی دیگری، آن را ذکر می‌کند. [6]

پاسخ نائینی: تفصیل میان اراده تکوینی و اراده تشریعی

پاسخ سوم از «بعض أجلة العصر» است که به‌روشنی ناظر به میرزای نائینی (قدس سره) است. ایشان برای دفع اشکال مبتنی بر عرضیت، میان دو نوع اراده تفاوت می‌گذارد: 1- اراده تکوینی (اراده فاعل) که مؤثر در ایجاد فعل خارجی است و با تحریک عضلات همراه می‌باشد؛ این اراده، به‌سبب استتباع حرکت عضلات، ناگزیر باید متعلق معین داشته باشد؛ 2- اراده تشریعی (اراده آمر) که در مقام جعل حکم و اعتبار است و به‌طور مستقیم در وجود خارجی فعل اثر نمی‌کند؛ این نوع اراده، می‌تواند به نحو «أحد الفعلین» و به‌صورت مردد مصداقی تعلق گیرد، بدون آن‌که گرفتار محذور عرضی‌بودن و لزوم موضوع معین شود. این پاسخ در عبارت محقق اصفهانی بدین‌گونه منعکس شده است:

أو يقال كما عن بعض أجلة العصر بالفرق بين الإرادة التكوينية المؤثرة في وجود الفعل المساوق لتعيينه و الإرادة التشريعية التي لا تؤثر في وجود الفعل. [7]

خلاصه آن‌که، بنا بر این تقریر، استحاله تعلق عرض به فرد مردد، نهایتاً در صفات تکوینی مؤثره در خارج جاری است، نه در اعتبارات تشریعی که صرف جعل و انشاءند.

جمع‌بندی موضع محقق اصفهانی

بر اساس آنچه گذشت، از نظر محقق اصفهانی برهان مبتنی بر عرضی بودن حکم، منشأ حقیقی استحاله نیست. استحاله تعلّق حکم و سایر صفات به فرد مردّد، به‌زعم ایشان، از دو جهت دیگر ناشی می‌شود (استحاله ذاتی فرد مردّد، و استحاله به‌واسطه لوازم تعلّق صفت به او) که مستقل از این استدلال‌اند و در جای خود بیان شده‌اند. سه پاسخی که نسبت به برهان عرضیت ذکر شد، یعنی پاسخ شیخ انصاری (اختصاص قاعده به اعراض متأصّله تکوینی)، پاسخ نقضی آخوند به‌وسیله علم اجمالی، و تفصیل میرزای نائینی میان اراده تکوینی و تشریعی، همگی در چارچوب نقد همین برهان خاص قابل ارزیابی‌اند، ولی هیچ‌یک، مبنای محقق اصفهانی در نفی تعلّق حکم به فرد مردّد نیست. ایشان در پایان تصریح می‌کند که استحاله تعلّق صفت به فرد مردّد، از دو وجهی ناشی می‌شود که «أجنبیّ عن کلّ ما تخیّلوه فی وجه الاستحالة» است؛ یعنی ربطی به بحث عرض و موضوع و تمایز میان تکوینی و اعتباری ندارد، بلکه ریشه در تحلیل ذات فرد مردّد و نسبت آن با صفات تعلّقیه دارد. توضیح این دو وجه، چنان‌که یاد شد، در برهان اوّل و دوم ایشان تفصیل یافته و در بخش بعدی باید به‌طور مستقل تبیین و تحکیم شود.

جمع‌بندی مبنای نهایی محقق اصفهانی در امتناع مطلق «فرد مردّد»

مبنای نهایی: امتناع تعلّق هر صفتی به فرد مردّد

از مجموع کلمات محقق اصفهانی (أعلى الله مقامه) در نه‌ایه الدراية به‌روشنی استفاده می‌شود که ایشان هیچ‌یک از وجوهی را که در مسئله «فرد مردّد» مطرح شده - از قبیل استدلال به عرضی بودن حکم و پاسخ‌های متأخرین به آن - به‌عنوان مبنای اصلی استحاله نمی‌پذیرد و تصریح دارد که دو وجهی که خود او پیش‌تر اقامه کرده است، برای اثبات مدّعی امتناع کافی است: 1- استحاله ذاتی فرد مردّد (این‌که «المردّد بما هو مردّد لا ثبوت له ذاتاً و وجوداً»)، 2- استحاله به‌واسطه لوازم (مستلزم بودن تعلّق صفت به فرد مردّد به «تعیّن المردّد» یا «تردّد المعین»). ایشان بر اساس این دو وجه، به‌صراحت نتیجه می‌گیرد که:

لما مرّ من أنّ نفس تعلّق الصفة مطلقاً محالٌ من وجهين أجنبيين عن كلّ ما تخیّلوه فی وجه الاستحالة، فتدبّر جيّداً. [8]

مفاد این تعبیر آن است که: «نفس تعلّق الصفة» به فرد مردّد، خواه صفت حقیقی باشد (مانند علم و اراده) یا اعتباری (مانند وجوب و ملکیت و بعث)، مطلقاً محال است. این امتناع، از دو حیثی ناشی می‌شود که کاملاً بیگانه از آن چیزی است که دیگران به‌عنوان وجه استحاله پنداشته‌اند (مانند بحث عرض و موضوع). به عبارت دیگر، از منظر محقق اصفهانی، هر صفت تعلّقی - اعم از حقیقی و اعتباری - در تحقق خود نیازمند متعلّق متعیّن است، و تا متعلّق تعین نیابد، خود آن صفت اصلاً در خارج نفس (یا در وعاء اعتبار) تحقق نمی‌یابد، نه این‌که صفت موجود باشد، امّا به‌خاطر ابهام متعلّق، صرفاً در نحوه عرضیت یا در غایتش اشکالی پیش آید. از همین‌روست که در مورد فرد مردّد، تعبیر ایشان این است که فرد مردّد، «محالٌ فی ذاته»، «لا ثبوت له ذاتاً و وجوداً»؛ و به تبع این، «فلا يتعلّق به أيّة صفة کانت - حقیقیّة أو اعتباریّة». یعنی چون خود مردّد، هیچ نحوه ثبوتی ندارد، هیچ صفتی - نه حقیقی و نه اعتباری - نمی‌تواند به او تعلّق گیرد.

تمایز مبنای اصفهانی از استدلال مبتنی بر عرضی بودن حکم

با این مبنا، روشن می‌شود که نقد ایشان بر استدلال «حکم از قبیل اعراض است» از این‌جا نشأت می‌گیرد که در آن استدلال، گفته می‌شد: «چون حکم عرض است و عرض محتاج به موضوع است، و موضوع مبهم معقول نیست، پس تعلّق حکم به فرد مردّد ممتنع است.» این تحلیل، نهایتاً اشکال را در حیث عروض تصویر می‌کرد؛ یعنی می‌گفت: عرض (مثلاً حکم) مفروض الوجود است، اما چون موضوع مبهم است، از جهت عرضیت، محال می‌شود. اما از نظر محقق اصفهانی، مشکل بسیار عمیق‌تر است: عرض (خواه صفت حقیقی مانند علم، خواه صفت اعتباری مانند وجوب و ملکیت و بعث)، هیچ نحوه وجودی جز در پرتو متعلّق متعیّن ندارد. اگر متعلّق صفت، معین نباشد، خود صفت اصلاً موجود نمی‌گردد؛ نه این‌که موجود باشد و فقط از جهت عروض بر موضوع مبهم اشکال پیدا کند.

بدین جهت، در نقد تحلیل آخوند خراسانی در باب بعث، که می‌گفت: «بعث تحقق پیدا می‌کند، ولی غایتش که جعل داعی معین در

نفس مکلف است محقق نمی‌شود»، محقق اصفهانی تصریح می‌کند که در فرض اِبْهَامِ مُتَعَلِّق، بعث نیز تحقق پیدا نمی‌کند. عدم تحقق غایت، معلول نبودن اصل بعث است، نه این‌که بعثی موجود باشد و غایت آن منفکاً محقق نشود. به تعبیر دیگر، هم در علم، هم در اراده و هم در بعث و وجوب، قوام صفت، عین قوام متعلق است؛ اگر متعلق، مبهم و مردّد باشد، صفت نیز از اصل، فاقد تحقق واقعی است.

آثار فقهی و اصولی امتناع مطلق فرد مردّد

بر اساس این مبنا که «فرد مردّد، لا وجود له اصلاً، و لا تتعلّق به صفة حقیقیّة و لا اعتباریّة»، لوازم مهمّی در حوزه‌های فقه و اصول به‌دست می‌آید که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

بطلان تملیک «أحد المالین» به نحو مردّد: در باب معاملات، اگر مالک دو فرش داشته باشد و بگوید: «أحد هذین البُسْطَینِ مِلْکُ لک» به نحوی که متعلق تملیک، مردّد بین دو فرش باشد و هیچ تعیینی، نه در قالب عنوان کلی و نه در مقام تعیین بعدی، در کار نباشد، بنابر مبنای محقق اصفهانی، چنین تملیکی باطل است؛ زیرا متعلق ملکیت، «فرد مردّد» است، و فرد مردّد واقعاً و ذهناً لا وجود له، و ملکیت، به‌عنوان صفت تعلقی اعتباری، بدون متعلق متعیّن تحقق نمی‌یابد. این تحلیل، پس از نفی امکان «فرد مردّد» در خود عالم اعتبار، با مبنای شیخ انصاری در صحّت برخی معاملات مردّه تفاوت پیدا می‌کند؛ چراکه شیخ، اعتباری‌بودن ملکیت را برای تعلّق به فرد مردّد کافی می‌دانست، و محقق اصفهانی این راه را نیز مسدود می‌سازد.

نادرستی نیت مردّه در عبادات: در باب عبادات، اگر مکلف در نماز بگوید: «این عمل را به‌نحو مردّد انجام می‌دهم؛ یا به قصد امثال واجب یا به قصد امثال مستحب»، بدون آن‌که عنوان کلی «ما فی الذمّه» را قصد کند، بنابر مبنای محقق اصفهانی، چنین نیتی اصلاً تحقق پیدا نکرده است. نیت، صفتی نفسانی تعلقی است و تا متعلق آن به‌نحو معیّن لحاظ نشود، نیتی در کار نیست. پس نیت مردّه، کالعدم است و عبادت فاقد قصد قربت صحیح خواهد بود. البته اگر نیت به‌صورت «قصد ما فی الذمّه» و به‌عنوان یک عنوان کلی معیّن شکل بگیرد (مثلاً «قصد امثال ما اشتغلت به الذمّه واقعاً»)، این امر دیگری است و با مبنای محقق اصفهانی سازگار است؛ زیرا در این‌جا متعلق نیت، یک جامع معیّن است، نه فرد مردّد مصداقی. از همین‌روست که در برخی فتاوا و رساله‌های عملیه، تصریح شده که «نیت مردّه» صحیح نیست؛ تحلیل فلسفی این فتوا - بر مبنای منکرین فرد مردّد - همین است که نیت بدون متعلق معیّن، اصلاً نیت محسوب نمی‌شود.

تفکیک میان «جامع معیّن» و «فرد مردّد»

یکی از نتایج مهم این مبنا، تفکیک روشن میان دو عنوان است: 1- جامع معیّن؛ 2- فرد مردّد مصداقی. اگر کسی بگوید: حکم به «جامع» تعلّق می‌گیرد، مثلاً به طبیعت صلاة، یا عنوان کلی کفاره، این، از نظر اصفهانی، معقول و قابل‌پذیرش است؛ زیرا جامع، به‌عنوان کلی، حقیقت معیّنی در ذهن دارد و می‌تواند متعلق حکم قرار گیرد و سپس بر افراد خارجی منطبق شود. اما اگر کسی بگوید: «أحد هذین الشخصین» یا «أحد هذین المالین» بما هو مردّد بین هذین، متعلق حکم یا ملکیت است، این همان «فرد مردّد مصداقی» است که نه در خارج، حقیقتی مستقل دارد، و نه در ذهن، به‌عنوان متعلق صفت قابلیت تصویر دارد. بنابراین، عقود و ایقاعاتی نظیر: «أزوّجک إحدى هاتین» به‌نحو مردّد، یا: «إحدى زوجاتی الأربع طالق» به‌نحو مبهم، بنابر مبنای محقق اصفهانی، به‌خودی‌خود واقع نمی‌شود، مگر آن‌که به‌نحوی دیگر (مثلاً با تعیین بعدی بر مبنای دیگران، یا قرعه بر یک مبنای مستقل) صورت‌بندی گردد. اصل این‌که «فرد مردّد بنفسه متعلق تملیک یا تزویج یا طلاق» باشد، از اساس مردود است.

شمول مبنا نسبت به علم، اراده و بعث

نکته مهمّ دیگر در مبنای اصفهانی آن است که نفی فرد مردّد را به‌طور مطلق، هم در صفات حقیقیّه و هم در صفات اعتباریّه جاری می‌داند: در باب علم و اراده، علم، متشخص به متعلق معیّن است؛ و در علم اجمالی نیز، به‌نظر ایشان «معلوم بالاجمال» به معنای «فرد مردّد» نیست، بلکه متعلق علم (مثلاً «نجاست») معیّن است و اِبْهَام فقط در «متعلق متعلق» است (این ظرف یا آن ظرف). در باب بعث و وجوب، بعث و وجوب، به‌عنوان صفات اعتباری ذات‌الإضافة، تشخصشان به متعلق معیّن است.

بعث نسبت به فعل مبهم معنا ندارد. «شوقٌ إلى مُبهم» و «بعثٌ إلى مُبهم»، هر دو در حقیقت عدم شوق و عدم بعث است. از این رو، تفاوتی میان صفات حقیقیه و اعتباریه، از حیث لزوم تعین متعلق، در این مبنا نیست.

بر این اساس، در منطق محقق اصفهانی، نه در ساحت ثبوت و تحلیل فلسفی، جایی برای فرد مردّد باقی می ماند، و نه در ساحت اعتبار شرعی و عرفی می توان او را متعلق علم، اراده، حکم، تملیک، نکاح، طلاق، نیت و امثال آن قرار داد. همه اینها، تنها در نسبت با متعلقات متعین (خواه فرد خارجی باشد، خواه جامع کلی معین) قابل تحقق اند، و فرد مردّد - بما هو مردّد - در هیچ یک از این ساحت، نقشی جز «ممتنع بالذات» ندارد.

تقریر صاحب منتقی الأصول از وجوه امتناع تعلق تکلیف به «فرد مردّد»

صاحب منتقی الأصول پس از تتبع در کلمات اعلام، پیش از ورود به نقد مبنای محقق اصفهانی، ابتدا گزارشی جامع از وجوهی که برای امتناع تعلق تکلیف به فرد مردّد یا فرد علی البدل ذکر شده، ارائه می کند. وی تصریح می نماید که آنچه در کلمات بزرگان آمده، در ظاهر چهار وجه است، ولی با لحاظ اشتراک دو وجه، در حقیقت به سه دلیل اصلی برمی گردد. دو وجه نخست را به شیخ اعظم انصاری و آخوند خراسانی نسبت می دهد، و سپس سراغ تقریر محقق اصفهانی می رود. در این جا، دو وجهی را که اوّل به شیخ و دوم به آخوند نسبت داده، بر اساس عبارات خود صاحب منتقی، بازسازی می کنیم.

وجه نخست: استناد به کلام شیخ اعظم در «بیع صاع من صبرة» و مبنای خفیف المؤونة بودن اعتبار

نخستین وجهی که صاحب منتقی نقل می کند، همان است که از کلام شیخ اعظم انصاری (قدس سرّه) در مسأله «بیع صاع من صبرة» استفاده شده است. صورت مسأله فقهی چنین است: مالک، توده ای گندم (صبرة) دارد که مثلاً مشتمل بر صد صاع است و می گوید: «بعتک صاعاً من هذه الصبرة»؛ یعنی یک صاع از این توده گندم را به تو فروختم. در این جا این سؤال پیش می آید که متعلق بیع و تملیک چیست؟ آیا می توان گفت: «مبیع، همان صاع مردّد بین این ساعات» است؟ برخی از فقها این صورت را از قبیل «فرد مردّد» دانسته و بر این اساس اشکال کرده اند که فرد مردّد در خارج وجود ندارد. ملکیت، به عنوان صفت اعتباری، محتاج به محلّ و متعلق موجود است. پس ملکیت نمی تواند به فرد مردّد تعلق گیرد و عقد، به جهت فقدان متعلق صحیح، باطل است. صاحب منتقی این تقریر را چنین بازگو می کند:

الأول: ما يذكره الشيخ الأعظم في مسألة بيع الصاع من صبرة - حيث وقع الإشكال في متعلق البيع و التمليك، فادّعي أنه الصاع المردد - من: أن الفرد المردد لا وجود له في الخارج فيمتنع تعلق الملكية به. [9]

شیخ اعظم انصاری در مقام پاسخ، این استدلال را - در فرض تمام بودن صغری و کبری - محدود به صفات واقعیّه می داند و آن را به امور اعتباریه سرایت نمی دهد. به تعبیر صاحب منتقی، شیخ چنین پاسخ می دهد:

و أجاب عنه الشيخ: بأنّ ذلك يتنافى مع تعلق الصفات الواقعية به دون الأمور الاعتبارية كالملكية و نحوها، لأنّ الاعتبار خفیف المؤونة.

در عالم اعتبار، که «الاعتبار خفیف المؤونة»، عرف و شارع می توانند اعتبار کنند که «أحد هذه الصّاعات» مملوک مشتری است، هر چند در خارج، هنوز تعیین نشده که کدام صاع بالخصوص موضوع ملکیت است قیاس حکم به عرض تکوینی، قیاس مع الفارق است. به این ترتیب، به نقل منتقی، شیخ انصاری در مثال «صاع من صبرة»، با تکیه بر این که اعتبار «خفیف المؤونة» است، امکان جعل ملکیت نسبت به أحد هذه الأصواع را می پذیرد و استدلال بر بطلان بیع را به سبب فقدان متعلق تکوینی معین، تمام نمی داند.

وجه دوم: استثناء بعث از صفات اعتباری قابل تعلق به فرد مردّد در کلام آخوند خراسانی

وجه دوم، همان نکته‌ای است که مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه کفایة الأصول در مقام استثناء «بعث» مطرح کرده‌اند. صاحب منتقی این تقریر را چنین بیان می‌کند:

الثاني: ما ذكره في الكفاية في حاشية له في المقام من: أنَّ الصفات الاعتبارية وإن تعلّقت بالفرد المردّد، بل وكذا الصفات الحقيقية كالعلم الإجمالي المتعلّق بنجاسة أحد الإناءين، إلّا أنَّ في البعث خصوصيّة تمنع من تعلّقه بالفرد المردّد... [10]

بر اساس این تعبیر، آخوند خراسانی در خصوص «بعث» - که از صفات اعتباریه منتزع از هیئت امر است - قائل به خصوصیتی می‌شود که مانع از تعلّق آن به فرد مردّد است. صاحب منتقی این خصوصیت را با استناد به عبارات آخوند چنین تفسیر می‌کند:

... إلّا أنَّ في البعث خصوصيّة تمنع من تعلّقه بالفرد المردّد، فإنّ البعث إنما هو لإيجاد الداعي و تحريك المكلف نحو إتيان العمل المتعلّق للأمر اختياراً و عن إرادة. و من الواضح أنَّ الإرادة لا تتعلّق بالفرد على البذل، إذ لا وجود له و لا واقع، و هي إنما تتعلّق بالخارجيات، فلا يكون التكليف المتعلّق بالفرد المردّد قابلاً للتحريك فيكون ممتنعاً.

بعث، در حقیقت برای آن است که داعی در نفس مکلف ایجاد شود. اگر متعلّق امر، فرد مردّد باشد، چنین داعی معقول نیست. اراده، متعلّق به فرد مردّد نمی‌شود. چون فرد مردّد، نه واقعیتی در خارج دارد و نه وجود مشخصی، اراده نمی‌تواند به آن تعلّق بگیرد. اراده همواره به خارجیات معینّه تعلّق می‌گیرد. تکلیف متعلّق به فرد مردّد، قادر بر تحریک نیست. وقتی اراده به فرد مردّد تعلّق نگیرد، بعث نیز به او تعلّق نخواهد گرفت. در نتیجه، «التكليف المتعلّق بالفرد المردّد» اساساً قابلیت تحریک مکلف را ندارد و از این‌رو ممتنع است

در گام بعد، صاحب منتقی، علاوه بر این دو وجه منسوب به شیخ و آخوند، دو بیان محقق اصفهانی در استحاله فرد مردّد را نیز مطرح و سپس جمع‌بندی می‌کند؛ آنچه در ادامه خواهد آمد، ناظر به همان تقریر و ارزیابی مبنای اصفهانی است.

تقریر منتقی الأصول از دو برهان محقق اصفهانی بر امتناع «فرد مردّد»

وجه سوم منتقی: نیاز عرض به محلّ و عدم واقعیت فرد مردّد

صاحب منتقی الأصول پس از نقل دو وجه منسوب به شیخ انصاری و آخوند خراسانی، وجه سوم را از کلمات مرحوم محقق اصفهانی اخذ می‌کند و آن را چنین تقریر می‌نماید:

الثالث: ما ذكره المحقق الأصفهاني (قدس سره): من أنَّ العرض حقيقياً كان أو اعتبارياً لا بدَّ وأن يتقوّم بمحلّ، ومن الواضح أنَّ الفرد على البذل والمردّد لا واقع له أصلاً لا خارجاً ولا مفهوماً، فإنَّ كلّ ما يوجد في الذهن أو في الخارج معيّن لا تردّد فيه، فإنَّ الوجود مساوق للتشخّص والتعيّن ويتنافى مع التردّد - وعلى حدّ بیان صاحب الكفاية: أنَّ كلّ موجود هو هو، لا هو أو غيره -، وإذا لم يكن للمردّد واقع امتنع أن يكون معروضاً لغرض اعتباري أو حقيقي كما لا يخفى جداً. [11]

بر اساس این تقریر، ساختار استدلال چنین است:

کبرای عامّ در باب عرض: «العرض، حقيقياً كان أو اعتبارياً، لا بدَّ وأن يتقوّم بمحلّ»؛ یعنی هر عرضی، چه از سنخ اوصاف حقیقی (مانند علم، حبّ، حرارت) و چه از سنخ عناوین اعتباری (مانند ملکیت و وجوب)، در ذات خود محتاج به محلّ و موضوع است و بدون محلّ، تحقّق پیدا نمی‌کند.

عدم واقعیت فرد مردّد در هیچ وعاء: «الفرد على البذل والمردّد لا واقع له أصلاً لا خارجاً ولا مفهوماً»؛ یعنی هر چیزی که در

خارج یا در ذهن تحقق می‌یابد، بالضروره «معین» است و تردد در نفس‌الامر با حقیقت وجود ناسازگار است. به تعبیر ایشان: «فإن الوجود مساوق للتشخص والتعین ویتنافی مع التردد»، و به نقل از بیان صاحب کفایه: «کلّ موجود هو هو، لا هو أو غیره».

نتیجه: چون فرد مردّد هیچ‌گونه واقعیته‌ای ندارد، نه در خارج و نه در ذهن، و چون عرض، در قوام خود محتاج به محلّ است، پس «یمتنع أن یکون (المردّد) معروضاً لغرض اعتباریّ أو حقیقیّ»، یعنی هیچ‌یک از اغراض و صفات، چه حقیقی و چه اعتباری، نمی‌تواند بر فرد مردّد عارض شود. این وجه سوم، ناظر به بخشی از بیانی است که مرحوم اصفهانی در نه‌ایة الدرایة دارد؛ آن‌جا که می‌فرماید:

المردّد بما هو مردّد لا وجود له خارجاً... فإنّ کلّ موجود له ماهیّة ممتازة... وله وجودٌ بنفْسِ هوّیّة الوجود... فلا مجال للتردد في الموجود بما هو موجود. [12]

و نیز:

أحدهما: أنّ المرّدّ في ذاته محال؛ حيث لا ثبوت له ذاتاً ووجوداً، فلا يتعلّق به آیّة صفةٍ كانت حقیقیّةً أو اعتباریّةً، لتقوم الصفة التعلّیّة بطرفها... [13]

نقدی بر تقریر مرحوم روحانی از دلیل اول محقق اصفهانی

نکته مهم این است که مبنای نهایی خود محقق اصفهانی در استحاله فرد مردّد، بر قاعده «العرض محتاجٌ إلى الموضوع» بنا نشده است؛ بلکه چنان‌که پیش‌تر گذشت، او استحاله را بر پایه استحاله ذاتی فرد مردّد (فقدان هرگونه ثبوت ماهوی و وجودی برای آن) استوار می‌کند و به تعبیر روشن خود ایشان:

لما مرّ من أنّ نفس تعلّق الصفة مطلقاً محالٌ من وجهین أجنبيّین عن کلّ ما تخيّلوه في وجه الاستحالة، فتدبّر جيّداً. [14]

از این‌جا می‌توان گفت: وجه سوم منتقی، درواقع صورت‌بندی یکی از لوازم کلام اصفهانی است (نیاز صفت تعلقی به متعلّق موجود و عدم واقعیت فرد مردّد)، ولی خود اصفهانی، استحاله را به‌عنوان برهان اصلی، بر «عرضی‌بودن» بنا نمی‌کند؛ بلکه به نحو عام‌تر، روی «تقوم هر صفت تعلقی به متعلّق متعین» تکیه دارد.

وجه چهارم منتقی: قوام صفات تعلّقیه به متعلّق و لزوم انقلاب میان معین و مردّد

صاحب منتقی الأصول وجه چهارم را نیز از کلمات محقق اصفهانی نقل می‌کند؛ وجهی که در حقیقت، همان برهان «انقلاب المعین إلى المرّدّ أو انقلاب المرّدّ إلى المعین» را در چارچوب صفات تعلّقیه صورت‌بندی می‌کند. وی می‌نویسد:

الرابع: ما ذكره المحقق الأصفهاني أيضاً: من أنّ الصفات التعلّیّة كالعلم والتصور والبعث قوامها بمتعلّقاتها، بمعنى أنّ وجودها بوجود متعلّقاتها وليس لها وجودٌ واقعٌ منحاّزٌ عن واقع متعلّقاتها، فوجود التصوّر عين وجود المتصور بما هو كذلك.

وعليه، فتعلّق البعث بالفرد المرّدّ يلزم منه إمّا انقلاب المعین - وهو البعث - إلى المرّدّ، أو انقلاب المرّدّ - وهو المتعلّق - إلى المعین؛ لأنّ وجودهما واحد، وكلا الأمرین خلف محال. [15]

این بیان، به‌طور خلاصه می‌گوید: صفاتی مانند علم، تصوّر، بعث و نظایر آن‌ها، از سنخ صفات تعلّقیه‌اند که «قوامها بمتعلّقاتها»؛ یعنی وجود آن‌ها عین وجود متعلّق از حیث تعلّق است و برای خود، وجودی منفکّ و جدا از واقع متعلّق ندارند. اگر فرض کنیم بعثی معین در نفس شارع تحقق یافته باشد و این بعث، به «فرد مردّد» تعلّق گیرد، با توجّه به این‌که وجود صفت و متعلّق، در

این تحلیل، واحد فرض شده است، ناگزیر یکی از دو محذور لازم می‌آید: یا باید بعثِ معین، مردّد گردد تا با متعلّق مبهم سنخیت پیدا کند: «انقلابُ المعین - وهو البعث - إلى المردّد»؛ یا باید متعلّقِ مردّد، معین شود تا با بعثِ معین متحد گردد: «انقلابُ المردّد - وهو المتعلّق - إلى المعین»؛ و در هر دو صورت، خلف لازم می‌آید؛ زیرا مفروض این بود که بعث، معین است و مردّد نیست و متعلّق، مردّد است و معین نیست. جمع میان این دو، با فرض وحدت وجودی صفت و متعلّق، مستلزم نقضِ این فروض است. بر این اساس، تعلّق صفات تعلّقیه به فرد مردّد ممتنع است.

نقدی بر تقریر مرحوم روحانی از دلیل دوم محقق اصفهانی

آنچه صاحب منتقی در این وجه چهارم آورده، در حقیقت آمیزه‌ای از دو برهان مستقلّ محقق اصفهانی است: بخشی از آن، بازتابِ همان برهانِ عامّ در باب قوام صفات تعلّقیه به متعلّق است (که به نوعی با برهان استحاله ذاتی فرد مردّد مرتبط است)، و بخش دیگر، عینِ برهان «انقلاب المعین و المردّد» است که محقق اصفهانی آن را به عنوان وجه دوم مستقلّ خود مطرح کرده است. اما خود محقق اصفهانی، در نهایت الدرایه، به روشنی این دو را دو وجه جداگانه می‌شمارد: یکی ناظر به اصل عدم ثبوت فرد مردّد و عدم امکان تعلّق صفت به معدوم محض؛ و دیگری ناظر به لوازم فرض تعلّق، یعنی لزوم تردّد معین یا تعین مردّد. صاحب منتقی این دو ساحت را در یک سیاق واحد گرد آورده و سپس بر مجموع آن‌ها شروع به مناقشه می‌کند؛ از این رو، در ارزیابی دقیق، باید التفات داشت که ساختار برهانی محقق اصفهانی، در اصل، دوگانه است و به گونه‌ای که در بحث‌های پیشین تبیین شد، هر یک از دو وجه، مستقلاً بر امتناع فرد مردّد دلالت می‌کند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - آخوند خراسانی، محمد کاظم، «کفایة الأصول»، ج 1، ص 262، پانویس 1.
- [2] - اصفهانی، محمد حسین، «نهاية الدراية في شرح الكفاية»، ج 2، ص 273.
- [3] - همان.
- [4] - اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 2، ص 272، پانویس 5.
- [5] - همان.
- [6] - این نکته را باید در ادامه، در مبحث «تحلیل علم اجمالی» به تفصیل روشن کرد؛ در این جا صرفاً نقلِ تقریر آخوند مراد است، نه تأیید آن از سوی محقق اصفهانی.
- [7] - همان.
- [8] - همان.
- [9] - الروحانی، محمد، «منتقى الأصول»، ج 2، ص 491.
- [10] - همان.
- [11] - الروحانی، منتقى الأصول، ج 2، ص 492.
- [12] - اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 2، ص 271-272.
- [13] - همان، 271، پانویس 5.
- [14] - همان، 272، پانویس 5.
- [15] - الروحانی، منتقى الأصول، ج 2، ص 492.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، ۳ ج، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ۶ ج، بیروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- الروحانی، محمد، منتقى الأصول، ۷ ج، قم، دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.